

روز به روز دلایل و شواهد بیشتری آشکار می‌شود که نشان می‌دهد جنگ فاجعه‌آمیز تحمیل‌شده از سوی اسرائیل بر لبنان، با پشتیبانی ایالات متحده روی داده. دولت بوش از مدت‌ها پیش تصمیم گرفته بود جنبش حزب‌الله را که به عقیده غرب، یک حرکت رادیکال سیاسی شیعی در لبنان بوده و کرسی‌های قابل ملاحظه‌ای نیز در پارلمان این کشور به دست آورده است، سرنگون کند. آمریکا در نظر داشت با استفاده از فضای باز دموکراتیک به دست آمده در لبنان، به دنبال خروج اجباری نیروهای نظامی سوری از این کشور در سال گذشته (۲۰۰۵)، به اهداف خود دست یابد؛ اما حزب‌الله این اقدامات را زمینه‌چینی دولت واشنگتن در جهت دموکراتیزه کردن منطقه در چارچوب طرح‌های بزرگ آمریکا دانست. عدم تمایل این حزب به خلع سلاح نیروهایش در چارچوب قطعنامه سازمان ملل متحد از یک سو و ناتوانی دولت وقت لبنان در الزام آنان به خلع سلاح، باعث شد دولت «بوش» اسرائیل را به انجام عملیات نظامی، وادار کند.

در نشست ۲۳ مه بین‌ پرزیدنت «جورج دبلیو بوش» و نخست‌وزیر اسرائیل «یهود اولمرت»، حمایت کامل ایالات متحده از حمله هر چه سریع‌تر ارتش اسرائیل به خاک لبنان اعلام شد. «سیمور هرش» در مقاله‌ای که ۲۱ آگوست در روزنامه «نیویورکر» به چاپ رسید، از آرزوی دیرپای مشاوران عالی‌رتبه پنتاگون درباره انجام یک حمله غافلگیرانه به حزب‌الله خبر داده بود. وی که خود جزو مشاوران دولت بوش محسوب می‌شد، اضافه کرده بود: «ما تمایل داشتیم حزب‌الله را نابود کنیم، اما امروز شخصی دیگر (اسرائیل) می‌تواند این وظیفه را انجام دهد».

البته دولت اسرائیل نیز خواهان انجام این کار بود. اگرچه چندین گزارش منتشرشده از سوی مطبوعات اسرائیلی وجود دارد که نشان می‌دهد تعدادی از مسوولان اسرائیلی بویژه فرماندهان عالی‌رتبه نظامی آن، از فشارهای بوش بر دولت اولمرت مبنی بر شروع جنگ ناخشنود بودند.اما باید دانست دولت اسرائیل نقشه حمله به خاک لبنان را از سال ۲۰۰۴ میلادی طراحی کرده بود. همچنین در ۲۱ جولای، مقاله‌ای در نشریه «سلفرانسیسکو کریونیکل» منتشر شد که نشان می‌داد اسرائیل مقامات آمریکایی را با استفاده از اسلایدهای پاورپوینت رایانه‌ای درباره ابعاد و جزئیات کامل این حمله، کاملاً توجیه کرده بود. دکتر «جرالد اشتینبرگ» استاد علوم سیاسی دانشگاه بران، به این روزنامه گفته بود: «در میان همه جنگ‌های دولت اسرائیل از سال ۱۹۴۸ میلادی تاکنون، در این جنگ، ارتش اسرائیل بیشترین آمادگی را تدارک دیده بود. در حقیقت، آمادسازای مقدمات و تجهیزات این جنگ، به ماه مه سال ۲۰۰۰ میلادی بازمی‌گشت که اسرائیل در آن زمان، نیروهای خود را از خاک لبنان فراخوانده بود…».

به‌رغم همه این‌ مقدمه‌چینی‌ها، دولت بوش و رهبران کنگره (از هر ۲ جناح سیاسی) تلاش کردند این حملات ویرانگر را که به قتل عام ۸۰۰ لبنانی انجامید، تنها عکس‌العملی به اسارت ۳ سرباز اسرائیلی گروه‌گان گرفته شد در یک بست مرزبانی توسط نیروهای حزب‌الله ارزیابی کنند. پاره‌ای از گزارش‌ها نیز حکایت از آن دارد که وزیر دفاع ایالات متحده، «دونالد رامسفلد» خوسبیینی کمتری درباره نتایج حمله نظامی موردنظر اسرائیل به لبنان، در مقایسه با معاون رئیس‌جمهور «دیک چینی»، وریتر خارجه «کاندولیزا رایس» یا پرزیدنت جورج بوش داشته است. «رامسفلد» از قرار معلوم معتقد بود اسرائیل باید تمرکز کمتری بر بمباران‌های هوایی داشته و عوض، عملیات زمینی خود را با قدرت بیشتری پیگیری کند، هر چند این تغییر می‌تواند تلفات نیروهای انسانی ارتش این کشور آن را به‌گونه فزاینده‌ای افزایش دهد.

البته به یاد داشته باشید که چندی پیش، یکی از ماموران سرشناس سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، از قول رامسفلد، دولت اسرائیل را «عروسک خیمه‌شب‌بازی آمریکا» خوانده بود.

معاهده صلح ممکن است تنها یک سرعت‌گیر کوچک در مسیر اجرای نقشه‌های ایالات متحده، ارزیابی شود. علاوه بر این، حمله به حزب‌الله، نخستین مرحله از اقداماتی بود که دولت بوش در نظر داشت در راستای تغییرات اساسی در نقشه خاورمیانه، محقق کند.

■ **به سوی ایران یا سوریه؟**

۳۰ جولای، روزنامه «ورشلیم‌پست» چاپ اسرائیل گزارش داد پرزیدنت بوش، اسرائیل را نسبت به گسترش دامنه جنگ به فراسوی خاک لبنان و حمله نظامی به سوریه، ترغیب کرده است. البته مسوولان اسرائیلی این اقدام را «دیوانگی» خواندند.

در راستای حمایت از حملات اسرائیل، بخش رسانه‌ای کاخ سفید، لیستی شامل نکات کلیدی مورد نظر خود را منتشر کرد که در آن، به مقاله‌ای از سوی «ماکس بوت» که در روزنامه «لس آنجلس تایمز» چاپ شده، اشاره شده است. ماکس بوت که یک عضو بلندپایه مرکز مطالعات امنیت ملی در شورای روابط خارجی آمریکاست، در مقاله خود می‌نویسد: «امروز زمانی است که اسرائیل باید دستکش‌هایش را از دست خارج کند». این جمله عملاً اسرائیل را نسبت به حمله



واشنگتن چگونه اسرائیل را به اشغال لبنان ترغیب کرد؟

نگاهی دوباره به یک تهاجم

■ استfan زونس* ■

به خاک سوریه تشویق می‌کند. وی می‌افزاید: «اسرائیل نیازمند سرنوشتی دولت «بشار اسد» است. هر چند ممکن است این کار کمی سخت باشد اما با این کار، اسرائیل کار کثیف مورد نظر واشنگتن را انجام داده است.»

از سوی دیگر، ایران نیز در برابر دید دولت‌مردان آمریکایی بوده است. حمله اسرائیل به خاک لبنان را باید بنا به گفته سیمور هرش، پیش‌درآمدی بر «حمله پیش‌گیرانه احتمالی آمریکا در جهت نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران دانست».

در گام اول، دولت بوش نیازمند آن است که توانایی‌هایی بالقوه حزب‌الله را در جهت حمله به اسرائیل، در صورت حمله احتمالی آمریکا به خاک ایران، از بین ببرد، چرا که در صورت یورش ارتش ایالات متحده به خاک ایران، بی‌تردید اسرائیل با موشک‌های ساخت ایران توسط جنبش حزب‌الله، آسیب‌های فراوانی خواهد دید.

در روزهای آغازین بهار سال ۲۰۰۶، براساس گفته هرش، کاخ سفید به برنامه‌ریزان بلندپایه خویش در نیروی هوایی ایالات متحده دستور داده بود ضمن مشورت با هم‌تایان اسرائیلی خود، طرحی آماده کنند که براساس آن، ضمن یک حمله گسترده به خاک ایران، هم‌زمان نیز عمله‌ای پیش‌گیرانه به نیروهای حزب‌الله لبنان صورت گیرد. به علاوه، ژنرال «ان هالوتز» رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل و معمار اصلی حمله به لبنان، از مدت‌ها پیش ضمن همکاری با رهبران آمریکا، در طراحی یک برنامه درباره حمله هوایی به خاک ایران، مشارکت داشته است.

روشن است که هدف بزرگ‌تر دولت بوش در خاورمیانه، تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای دیکتاتوری و عرب‌تبار طرفدار آمریکا، بویژه کشورهای مصر، عربستان سعودی و اردن در برابر یک جبهه ستیزه‌جوی شیعه در حال رشد شامل حزب‌الله لبنان، ایران و در مرحله‌ای محدودتر عراق پس از سرنوشتی صدام بود. همان طور که این دولت‌ها به سرعت و به دنبال به اسارت گرفته شدن ۲ سرباز اسرائیلی توسط چریک‌های حزب‌الله، مخالفت خود را با این کار که موجب حمله اسرائیل به خاک لبنان نیز شد، اعلام کردند، هر چند این مخالفت، عملاً باعث شد این کشور، هم‌سو با آمریکا در ردیف حامیان جنگ علیه لبنان قرار گیرند.

■ **ایا این جنگ، منافع اسرائیل را تأمین کرد؟**

در چند سال اخیر، تا آغاز حمله اسرائیل در ۱۲



مقابل کنسولگری‌های اسرائیل و سفارتخانه‌های آمریکا، اعتراض خود به اقدامات دولت اسرائیل را ابراز می‌کردند. اما از سوسی دیگر، در سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی که بحران السالوادور به اوج خود رسیده بود، اکثر اعتراضات در برابر ساختمان دولتی آمریکاونه کنسولگری‌های دولت السالوادور، بر گزای می‌شد، چرا که اکثریت مردم آمریکا معتقد بودند ریشه اصلی جنگ و زد و خورد‌های این کشور را باید در سیاست‌های جنگ‌افروزانه و تجهیزات و سلاح‌ها و مہمات ارسالی از سوی دولت ایالات متحده به این کشور، جست‌وجو کرد. البته دولت اسرائیل یک جمهوری بی‌همه‌چیز و دست و پا بسته نیست. حتی آنانی که ولپام هرش را عامل کلیدی دولت بوش در تشویق اسرائیل در حمله به خاک لبنان می‌دانند، معتقدند احزاب راستگرای حاکم بر اسرائیل، دلایل و سیاست‌های خاص خود را- که از راهبردهای واشنگتن کاملاً مستقل است- درباره بر خورده‌ها و جنگ در خاورمیانه دار ند.

اما با این همه ششواهد و وابستگی فوق‌العاده سیاسی و اقتصادی و نظامی دولت اسرائیل به ایالات متحده، جنگ ۲۰۰۶ علیه لبنان هرگز نمی‌توانست بدون چراغ سبز واشنگتن روی دهد. به عنوان مثال، پرزیدنت جیمی کارتر توانست در جریان اشغال نظامی خاک لبنان در سال ۱۹۷۸ میلادی، در همان روزهای اول، ارتش اسرائیل را از این کار بازدارد و آنها را وادار به خروج از کرانه غربی رود لیطانی و استقرار در حاشیه نوار باریکی در شمال مرزهای اسرائیل کند.اما در مقابل، دولت جورج بوش همراه با اکثریت راستگرای نمایندگان کنگره، معتقد بودند دولت اسرائیل با پی‌گیری «نقشه کثیف» دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه در دوره‌ای نامحدود- صرف نظر از تأثیرات منفی این اقدامات بر مشروعیت سیاسی و پایه‌های امنیتی اسرائیل- عملاً در جهت تأمین منافع ایالات متحده گام خواهد نهاد.

■ **تأثیرات سیاست‌های داخلی**

با توجه به عدم موفقیت ارتش اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه، برنامه‌ریزان راهبردهای سیاسی و نظامی ایالات متحده، درباره موفقیت‌های احتمالی طرح حمله هوایی به ایران، با تردیدهای زیادی روبه‌رو شدند، به هر حال، نمی‌توان عدم درس‌گیری دولت بوش از وقایع تاریخی گذشته را نیز نادیده گرفت. یکی از مدیران سابق بخش اطلاعات آمریکا به هرش چنین گفته بود: «هیچ راهی وجود ندارد که رامسفلد و چنی بتوانند درباره این مساله، تصمیمی درست اتخاذ کنند. با فروکش کردن گرد و خاک و حوادث، آنها اعلام می‌کنند موفق شده‌اند و همچنان بر برنامه حمله به خاک

ایران پافشاری خواهند کرد».

بدین ترتیب ۱۴ آگوست، پرزیدنت بوش اعلام کرد اسرائیل در جنگ علیه حزب‌الله به پیروزی دست یافته است.

حمایت نمایندگان دموکرات کنگره از سیاست‌های دولت بوش و جنگ اسرائیل علیه لبنان، نشانگر آن بود که بار دیگر ایالات متحده، تاریخ و عقل سلیم را نادیده گرفت. هر ۲ مجلس سنا و نمایندگان با جانبداری از سیاست‌های دولت بوش، معتقد بودند حملات نظامی ارتش اسرائیل، بر قوانین بین‌المللی و منشور ملل متحد انطباق داشته است. با این منطق، نابودی وحشیانه زیرساخت‌های شهری غیرنظامی یک کشور

کوچک دموکرات، به دلیل یک حادثه کوچک مرزی توسط یک گروه شبه‌نظامی ۳۰۰۰ نفره، می‌تواند یک اقدام قانونی در جهت دفاع از خود به شمار رود، لذا بی‌تردید حمله ایالات متحده به شگفت‌اینکه کمیته‌های اقدامات سیاسی‌ای که از سوی چنین گروه‌های لیبرالی حمایت می‌شوند، نظیر **moveon.org**، «قدام صلح» و «قدام برای تغییر»، همچنان طرفداری خویش از انتخاب یا حتی انتخاب مجدد این نامزدهای انتخاب کنگره که جانبداری خویش را از جنگ آمریکایی ارتش اسرائیل علیه لبنان با وجود نقض همه قوانین بین‌المللی اعلام کرده‌اند، ادامه می‌دهند. به‌علاوه، آنان جنگ ۳۳ روزه را از مونی برای جنگ ایالات

متحده علیه ایران و در جهت تأمین منافع قانونی اسرائیل ارزیابی می‌کنند. از سوسی دیگر، متأسفانه حتی کسانی که هم‌زمان با وقایع اخیر، با جنگ آمریکایی دولت اسرائیل در لبنان مخالفت کرده‌اند، درباره حفظ منافع اسرائیل تردیدی ندارند.

و به عنوان نتیجه باید اذعان کرد به‌رغم افزایش فوق‌العاده دامنه اعتراضات از سوسی کسانی که استفاده مضحک از اسرائیل را توسط واشنگتن در هر زمینه‌ای امری ناپسند می‌دانند، بخت اندکی وجود دارد که این سیاست غیراخلاقی و خطرناک از بین برود.

پی‌نوشت

* Stephen Zones، استاد رشته علوم سیاسی و صاحب کرسی برنامه‌های مطالعات صلح و عدالت در دانشگاه سانفرانسیسکو و سردبیر بخش خاورمیانه نشریه «سیاست خارجی»

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

منبع: www.Commondreams.org

اشاره
روایت اشرف پهلوی از روی کار آمدن مصدق
مصدق آمد؛ من رفتم
شاید خواندن تاریخ از زبان زنی که در میان اعضای خود خانواده پهلوی هم به دزدی و قاچاق مشهور است جالب باشد. اشرف پهلوی مدعی است، مصدق را آمریکایی‌ها آوردند و او مملکت را فلج کرد و ورشکسته، بغض عمیقی از مصدق دارد چون او را از کشور بیرون کرده است. روایت روی کار آمدن مصدق از زبان اشرف پهلوی را در زیر می‌خوانید: «من تهران بودم ولی مدتی طول کشید تا مصدق روی کار آمد. مصدق در مجلس بود و اقلیت در دست او بود و خیلی شلوغ‌بازی در می‌آورد؛ هر کس که می‌آمد و هر دولتی که می‌آمد مصدق او را می‌انداخت و مقصودش این بود که بالاخره خودش بیاید روی کار و بالاخره با فشار، این دفعه آمریکایی‌ها گفتند که خب! حالا خودش را بیاوریم و ببینیم چه غلطی می‌تواند بکند. یعنی مصدق را آمریکایی‌ها به شاه پیشنهاد دادند. بعد هم مصدق آمد و اولین مطلبی هم که با اعلیحضرت شرط کرد این بود که گفت باید از روس‌ها و انگلیس‌ها تقریباً اجازه بخواهید که من بیایم، یعنی آنها تصویب بکنند که من بیایم. این‌طور شد که مصدق‌السلطنه آمد و بساط شروع شد و یک بساطی […] آن هم با کمک سیدبولاقاسم کاشانی آمدولته‌بعد سیدبولاقاسم کاشانی را از بین برد و او هم با مصدق خیلی بد شد. مصدق خودش تکرر بود و هر دقیقه هم قدرتش بیشتر می‌شد. بعد هم بویژه با ملی کردن نفت که دیگر کارش خیلی بالا گرفت. […] آن وقت هم فکر می‌کردند که این مرد، راه‌مرد ایران است. […] روی تخریب و عوالم‌فربسی رفت و واقعا می‌توانم بگویم که هیچ کاری هم در زمانی که او آمد، نشد و مملکت ۲۰ سال باز هم به عقب رفت، برای اینکه در زمانی که رزم‌آرا را کشتند قرارداد ۵۰-۵۰ نفت را با انگلیس‌ها در جیب داشت ولی از وقتی که مصدق آمد نفت که نفروختیم هیچ، پایه‌های اقتصاد هم به کلی از بین رفت و مملکت ورشکست شد و مملکت ورشکسته بود. مثل حالا، فقط گاز مملکت با کوجه و بازار جلو می‌رفت و هر روز همین‌طور بود تا منجر شد به اینکه مصدق خواست و من اول هم فکر این بود که اعلیحضرت را بلند کند، تا اینکه بالاخره با اقداماتی که شد اعلیحضرت برایش دستور فرستادند که شما باید استعفا بدهید و آن دستور را همین نصیری پیش مصدق برد و او قبول نکرد و وقتی که قبول نکرد اعلیحضرت مجبور شدند ایران را ترک بکنند که بعد آن اتفاقات افتاد و حالا می‌گویند که دست «سیا» بوده در صورتی که اصلاً به دست سیا نبود. برای اینکه خود «سیا» بنا بر اظهار خودشان و اشخاصی که در آن موقع بودند فقط ۶۰ هزار دلار در ایران خرج کردند و با ۶۰ هزار دلار نمی‌شود آن هیجان و آن انقلاب را آن‌طور به پا کرد. خود مردم بودند که واقعا شروع کردند به اینکه سروردا کنند و ریختند بمنزل مصدق و می‌خواستند او را بکشند که او هم دررفت و قایم شد و بعد از دستگیری، دستخط نخست‌وزیری تیمسار زاهدی در جیبش بود و این همان دستخطی بود که صادر شده بود و همان چیزی بود که من برای آن مسافرت کردم. می‌دانید که در زمان مصدق من یک دفعه آمدم به تهران بدون ویزا و سایر تشریفات، چون مصدق من را بیرون کرده بود. مصدق از طریق از روزه‌های اول از اعلیحضرت خواست که من را از تهران خارج کنند، از آن به بعد با من خیلی بدرفتاری کرد، حتی به طوری که دیگر برای من پول نمی‌فرستاد. همان فردای روزی که او آمد من رفتم، با بچه‌هایم رفتم پاریس. من قاچاقی بازگشتم از پاریس و تنها کاری که کردم این بود که تلگراف کردم به یکی از دوستانم به نام خجسته هدایت که او بیاید به فرودگاه و منظر من شود. نه جلوی در خروجی فرودگاه، بلکه جلوی یک در کوچکی که آنجا هست و منظر من باشد و وقتی که طیاره به زمین نشست من مواجه شدم با هیجان زیاد و طیش قلب و همین که از طیاره آمدم بیرون بدون اینکه به چپ و راست نگاه کنم از صف مسافرها به دو رفتم بیرون و دیدم که تاکسی ایستاده و خجسته را هم از دور دیدم و شناختم، رفتم آنجا و سوار تاکسی شدم و رهسپار منزل در سعداباد شدم. بدون هیچ چیز و تقریباً از فرودگاه فرار کردم و رفتم به طرف تاکسی و هیچکس ملتفت نشد، به این طریق از روی باند فرودگاه یکسره رفتم به خارج از فرودگاه، نه اینکه بروم داخل محل بازبینی گذرنامه‌ها؛ از روی باند فرودگاه دیدم تاکسی بیرون ایستاده و خجسته هم آمده بود، یک‌خورده نزدیک‌تر او را هم شناختم و فهمیدم که کجا باید بروم و رفتم در منزل شاهپور غلامرضا و اینکه چرا رفتم منزل شاهپور غلامرضا که در سعداباد بود، برای اینکه خانمش هم‌الما دوست خیلی نزدیک من بود و سا با هم خیلی نزدیک بودیم و من خواستم بروم پیش هما و فکر می‌کردم که آنجا از همه جا مطمئن‌تر است. البته بعد از ۲۵ دقیقه با نیم ساعت خبر آمدن من به مصدق رسید و همان شبانه رئیس حکومت نظمی‌اش را که اسمش یادم نیست فرستاد پهلوی من که شما باید با همین طیاره که آمدید برگردید.»
منبع:گفت‌وگوهای اشرف پهلوی با آرشیبونیدامطالعات ایران